

۲۰۸۱۱۱۱
که رتلم رتلم رتلم رتلم
عوب لعل

جنگل آشنایی

هانیہ پور حیدر ایرانی
www.ketab.ir

سرشناسنامه: هانیه پور حیدر ایرنجی / ۱۲ / ۱۲ / ۱۳۸۰
 عنوان و نام پدید آور: جنگل آشنایی / هانیه پور حیدر ایرنجی
 مشخصات نشر: تهران، نعبه زندگی ۱۴۰۰
 مشخصات ظاهری: ۶۲ ص ۳۰۰۰۰ ریال
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۸۰-۰۳۹-۸
 وضعیت فهرست نویسی: قیفا
 موضوع قیفا
 موضوع شعر فارسی - قرن ۱۴
 موضوع: persian poetry - 20 th century
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ pir
 رده بندی دیویی: ۶۲ / ۱ / ۸
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۸۰-۰۳۹-۸

عنوان: جنگل آشنایی
 نویسنده: هانیه پور حیدر ایرنجی
 تیراژ: ۱۰۰۰
 چاپ اول: تابستان ۱۴۰۰
 چاپخانه: اروین
 صحافی: امید
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۸۰-۰۳۹-۸
 صفحه بندی: موسسه نوید
 قیمت: ۳۰۰۰ تومان

فهرست عناوین اشعار

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۸	شعر
۱۹	تو بیایی
۲۰	بشنو ترانه‌ای از دل
۲۱	میایم ای آرام جان
۲۲	آغاز برف
۲۴	تنها دلبر تو خواهم شد
۲۶	قربان مهربانی ات
۲۷	دلبر دلبرها توی تو
۲۸	ماه شب توست
۲۹	تو نسبت به عشق ملول بشی
۳۰	این چه رسم و رسوم است
۳۱	عاشق تو باز دوباره
۳۲	تو
۳۴	غریگی من

فهرست عناوین اشعار

صفحه	عنوان
۳۶	مرا ببینی
۳۷	لحظه خوشی زمان تو
۳۸	فریاد من
۳۹	تو هستی
۴۳	تو هستم
۴۴	نگران
۴۵	روز احیا
۴۶	چشمان تنها
۴۷	عمه جان
۴۸	آسمانی من
۴۹	نیاز به بودن کسی نیست
۵۰	من وقف تو و تو هم وقف منی
۵۱	جان من و تو
۵۲	تنها
۵۳	حال و هوارا

فهرست عناوین اشعار

صفحه

عنوان

۵۴	پدر
۵۵	ای یار غریب
۵۶	با تو بودن
۵۷	بمان
۵۸	مرد رویای من
۵۹	زخم دستان
۶۰	حرف بز
۶۱	نگاهم کن
۶۲	ماه و ستاره
۶۳	بدانی

مقدمه:

انسانها سه دسته اند: گروهی در حال دردند گروهی در حال فرار از دردند و گروهی محتاج درد، انسان از عقل به دیوانگی و از دیوانگی به عقل می رسد بارگاه الهی همواره و همیشه به سوی بندگان باز است شوق عبادت در اطاعت است و عبادت بی عمل چون دانه های بی مغز و پوست است

انسان همیشه به دنبال بودن ها و نبودن ها در عرصه عقل و راه و بی راه را پیوند زده و بارها و بارها در این دایره، آخر به خود رسیده است. خلقت زنجیر عدل و طلقی است که مدار را به انتها و از انتها به ابتدای می رسد این دایره علی رقم صراط مستقیم بودن به پیراه ندارد که هر چه هست از ماست که بر ماست

انسان والا در ابتدای راه انتها را می بیند چون در کنارش است و در انتهای راه از قید خودها و بودن ها آزاد می گردد.

انسان اشرف مخلوق الهی است و چه بسا مخلوق آنها را انسان آزاد آفریده و خود سرنوشت خود را رقم می زند

انسان والا به ناچیزی خود پی می برد و ب نادانی خویش معترف است چرا که چشم بصیرتش باز و روی حق در هر جا بر دیدگانش عیان

است.

عشق معشوق را می ستاید که هر چه هست عنایت اوست و از انسان جز گناه چیزی سر نزنند که خیر از آن اوست

محتوای داستان ام در خصوص عاشقی است ، عشق که عمرایست پایدار است ای من در خصوص این داستان شعر و داستان های عاشقانه فراوانی خوانده ام و این داستان بدون مشخص کردن مونث و مفرد شروع کردم

چون قصد داشتم این داستان ام برای هم شنونده مخاطب را در ذهن فراهم کند .

عاشقی بسیار سخت و دشوار و عقل به آن بیشتر از هر چیزی برای انسان عاشق دشواری دارد و باید هرگونه که شده است آن را به جا بیاورد.

من داستان عاشقی شهریار خوانده ام وهر داستان ابتدا و پایانی دارد ابتدا شیرین پایان که نتیجه ندارد و نامعلوم است .

شاید های دارد ، و انسان در دوراهی های می گذارد عشق آنقدر دو راهی دارد که کمی از دوراهی قبلی آسوده میشی به دوراهی بعدی میرسی

عاشق را آنقدر برایم پاک و مقدس که هیچ گونه از آن توان گفتنش را

ندارم و برایم

سخت است بخواهم این کار کنم .

من سادگی ام را به پای عاشقی میزارم چرا که اگر صادقی و صافی و
پاکی در عشق

نباشه آن عشق نیست و خواسته دیگر اس

این صحبت ها بخشی از تنهایی یک شخص که یک عالم تنها و غریبه
اس تنها برای عاشقی غریبه برای نبود کسی درک حال و هوایی ایش و

www.ketab.ir